

در باره اعتصاب

لنین

معرفی

این مقاله در سال ۱۸۹۹ نوشته شد و برای نخستین بار در سال ۱۹۲۴ در مجله «پرولتاریای انقلابی» *Proletarskaya Revolyutsiya* شماره‌های ۸ و ۹ به چاپ رسید. نسخه انگلیسی آن با عنوان «[On Strikes](#)» در سال ۱۹۶۴ توسط انتشارات پروگرس مسکو، در مجموعه آثار لنین، [جلد ۴](#)، صفحات ۳۱۰ تا ۳۱۹ آمد، و ترجمه فارسی آن، برای نخستین بار در «کمونیست» (ارگان سازمان انقلابیون کمونیست م-ل) شماره‌های ۱۶ و ۱۷، در سال ۱۳۵۲ چاپ شد. بعدتر ترجمه دیگری در «کندوکاو» (نشریه سوسیالیست‌های انقلابی) [شماره ۳](#)، در سال ۱۳۵۴ آورده شد که بعدتر توسط دیگران بازنویسی و تکثیر گردید. با توجه به اهمیت این مقاله و ایراداتی که در ترجمه‌های فارسی‌اش وجود داشت، ضرورت برگردان مجدد آن احساس شد. ترجمه حاضر تلاشی است در پاسخ به این ضرورت.

ی. کهن

در روسیه، در سالهای اخیر، تعداد اعتصابات کارگری بشدت افزایش یافته‌اند. دیگر حتی یک منطقه صنعتی هم یافت نمی‌شود که در آن چندبار اعتصاب رخ نداده باشد. و در شهرهای بزرگ، اعتصاب‌ها هرگز پایان نمی‌گیرند. از اینرو قابل فهم است که کارگران واجد آگاهی طبقاتی و سوسیالیست‌ها، باید اهمیت اعتصاب، شیوه‌های پیشبرد آن و وظایف سوسیالیست‌های مشارکت کننده در آنرا - مرتباً و دائماً - بخودشان خاطرنشان کنند.

در اینجا خواهیم کوشید تا بعضی از ایده‌هایمان، پیرامون این مسایل را بطور فشرده بیان کنیم. در مقاله نخست [نوشته حاضر]، قصد داریم تا بطور کلی به اهمیت اعتصاب در جنبش طبقه کارگر بپردازیم؛ در مقاله دوم روی قوانین ضداعتصاب - در روسیه - بحث خواهیم کرد و در سومی به مسیری که اعتصاب‌های روسیه در آن هدایت شده و می‌شوند، و به برخوردی که کارگران واجد آگاهی طبقاتی باید اتخاذ کنند می‌پردازیم.^۱

در قدم نخست باید توضیحی برای بروز و گسترش اعتصاب‌ها بیابیم. هر کسی که اعتصاب را با تجارب شخصی، گزارشات دیگران و با روزنامه‌ها در ذهنش تداعی می‌کند، فوراً متوجه خواهد شد که اعتصاب‌ها در آنجایی بروز و بسط می‌یابند که کارخانه‌های بزرگ تاسیس و به لحاظ عددی زیاد شده‌اند. بندرت ممکن است کارخانه بزرگی - با صدها (و در برخی موارد حتی هزارها) کارگر - بیابیم که در آنها اعتصابی رخ نداده باشد. آنزمان که در روسیه فقط چند عدد کارخانه بزرگ وجود داشت، تعداد اعتصاب‌ها نیز خیلی کم بود؛ اما وقتی کارخانه‌های بزرگ - هم در مناطق صنعتی قدیمی و هم در شهرها و روستاهای جدیدالتاسیس - بسرعت شروع به رشد نهادند، تعداد اعتصاب‌ها نیز

افزایش پیدا کردند. اما چرا اعتصاب همیشه در کارخانه‌هایی که تولید انبوه می‌کنند، رُخ می‌دهد؟ دلیلش این است که کاپیتالیسم، مبارزه کارگران علیه کارفرمایان را ضرورتاً ایجاب می‌کند، و وقتی تولید در مقیاس وسیع صورت می‌گیرد، این مبارزه ضرورتاً به شکل اعتصاب خود را بروز می‌دهد.

اجازه بدهید توضیح بدهیم.

کاپیتالیسم، آن نظام اجتماعی است که در آن زمین، کارخانه‌ها، ابزارها و غیره... به تعداد انگشت‌شماری از زمینداران و سرمایه‌داران تعلق دارد، این در حالیست که توده مردم چیزی در تملک ندارد و یا آنچه دارد بسیار ناچیز است، و از اینرو مجبور است تا خود را بمثابه کارگر اجاره‌دهد. زمینداران و سرمایه‌داران، کارگران را اجاره می‌کنند و آنها را وامی‌دارند تا فلان یا بهمان کالا را بمنظور فروش در بازار تولید کنند. بعلاوه، کارخانه‌دار فقط آنقدر مزد به کارگر می‌پردازد که کفاف زندگی بخورونمیر خود و خانواده‌اش را بدهد، حال آنکه تولید مازاد بر این [مزد]، بمثابه سود به جیب کارخانه‌دار می‌رود. بنابراین، در اقتصاد کاپیتالیستی، توده مردم، کارگران استیجاری هستند که برای خودشان کار نمی‌کنند بلکه به‌ازای دریافت مزد، برای کارفرمایان کار می‌کنند. می‌شود فهمید که تلاش دائمی کارفرمایان در جهت پایین بردن مزد کارگران است؛ هر چه کمتر مزد بپردازند، سود بیشتری عاید خودشان می‌شود. در عوض، سعی کارگران بر آن است تا بالاترین مزد را دریافت کنند تا بتوانند برای خانواده‌شان غذای مکفی و کامل، مسکن خوب، و لباسی مشابه سایرین -و نه بسان گدایان- فراهم کنند. بنابراین یک مبارزه همیشگی میان کارگران و کارفرمایان، بر سر مزد در جریان است؛ کارفرما آزاد است تا هر کارگری را که بنظرش مناسب‌تر است اجاره کند، پس سراغ ارزانترینش می‌گردد؛ و کارگر هم آزاد است تا خود را به کارفرمای دلخواهش اجاره دهد، پس سراغ کسی می‌رود که بیشترین مزد را به او می‌پردازد. صرفنظر از اینکه یک کارگر در روستا یا شهر کار می‌کند، یا خود را به زمیندار، دهقان ثروتمند، مقاطعه‌کار و یا کارخانه‌دار اجاره می‌دهد، طرف معامله‌اش -در هر صورت- کارفرماست، و با اوست که بر سر مزد می‌جنگد.

اما آیا برای یک کارگر منفرد ممکن است که این مبارزه را بتنهایی به‌پیش ببرد؟ تعداد کارگران رو به افزایش است: دهقانان در حال خانه‌خوابی و فرار از روستا و روان شدن از ده به شهر و کارخانه‌ها هستند. زمینداران و کارخانه‌داران در حال بکارگیری ماشین‌آلاتی هستند که کار کارگران را از آنان می‌قاپند. در شهرها، تعداد بیکاران رو به افزایش است و در دهات بر تعداد گدایان افزوده می‌شود؛ و آنها که گرسنه‌اند، سطح مزدها را پایین‌تر و پایین‌تر می‌برند. [در چنین شرایطی] برای کارگر [منفرد] غیرممکن می‌شود تا یک‌تنه علیه کارفرما بجنگد. کارگری که مزد مناسبی طلب می‌کند و یا به کاهش مزد رضایت نمی‌دهد، با این پاسخ کارفرما روبرو می‌شود: برو بیرون! مردمان گرسنه زیادی بیرون منتظرند و خوشحال خواهند شد تا با مزد پایین‌تر کار کنند.

وقتی اوضاع مردم بقدری خراب می‌شود که همیشه تعداد زیادی بیکار در شهرها و روستاها وجود دارد، و وقتی کارخانه‌داران ثروتهای عظیم می‌اندوزند و خرده مالکان توسط میلیونها له می‌شوند، کارگر منفرد - در برابر سرمایه‌دار- **مطلقاً بی‌قدرت** می‌ماند. آنوقت است که برای سرمایه‌دار مقدور می‌شود تا کارگر را کاملاً درهم‌بشکند، و تا حد مرگ -نه فقط از او بلکه از زن و فرزندانش- کار بردگی بکشد. برای نمونه، اگر در مشاغلی که کارگران موفق نشده‌اند تا حمایت قانون را کسب کنند و قادر به مقابله با سرمایه‌داران نیستند، شاهد ساعات کار بی‌اندازه طولانی (حتی ۱۷ تا ۱۹ ساعت در روز)، کار طاقت‌فرسای کودکان ۵ یا ۶ ساله، و نسلی از کارگران دائماً گرسنه هستیم که در حال مرگ تدریجی از گرسنگی هستند. نمونه‌اش کارگرانی هستند که در خانه خودشان برای سرمایه‌داران جان می‌کنند؛ بعلاوه، هر کارگری می‌تواند موارد مشابه دیگر را بخاطر بیاورد!

ستم دهشتناکی که در کاپیتالیسم بر کارگران روا می‌شود حتی در دوره برده‌داری و ارباب-رعیتی نیز علیه کارگران اعمال نمی‌شد؛ بویژه اگر که کارگران قادر به مقاومت نباشند، و از حمایت قوانینی که اقدامات خودسرانه کارفرمایان را محدود می‌سازند، بی‌نصیب باشند. پس برای درنیافتادن به این درجه از خواری، کارگران مبارزه مایوسانه‌ای را آغاز می‌کنند. و وقتی درمی‌یابند که بتنهایی کاملاً بی‌قدرت هستند و ستم سرمایه، تهدید به نابودی‌شان می‌کند، شروع به طغیان دسته‌جمعی علیه کارفرمایان می‌نمایند و اعتصابات کارگری آغاز می‌شوند.

در ابتدا کارگران غالباً نمی‌دانند در پی کسب چه چیزهایی هستند، به دلایل اقدام‌شان آگاه نیستند؛ لذا بسادگی به شکستن ماشین‌ها و تخریب کارخانه‌ها می‌پردازند. آنها فقط می‌خواهند خشم‌شان را به کارخانه‌دارها نشان دهند؛ نیروی جمعی‌شان را برای خلاصی از این وضعیت غیرقابل تحمل آزمایش کنند، بی‌آنکه هنوز بفهمند چرا در چنین موقعیت نومیدانه‌ای بسر می‌برند و برای چه چیزی باید جهد کنند. در کلیه کشورها، خشم کارگران در ابتدای امر، به شکل شورش‌های منزوی ظاهر شد- در روسیه، پلیس و کارخانه‌داران بر آن اسم "طغیان" گذاشتند. این شورش‌های منزوی، در کلیه کشورها، از سویی به اعتصاب‌های کمابیش صلح‌آمیز منجر می‌شوند و از سوی دیگر، به مبارزات همه‌جانبه طبقه کارگر برای رهایی.

اعتصاب (یا تعطیل کار) چه اهمیتی در مبارزه طبقه کارگر دارد؟ برای پاسخگویی به این سؤال باید یک تصویر کامل‌تر از اعتصاب رسم کنیم. همانطور که پیش‌تر دیدیم، مزد یک کارگر براساس توافق بعمل آمده میان کارگر و کارفرما تعیین می‌شود. تحت چنین شرایطی، دیدیم که کارگر منفرد کاملاً بی‌قدرت است، پس طبیعی است که کارگران باید بطور جمعی برای خواست‌های‌شان مبارزه کنند، و مجبورند تا اعتصاب‌هایی را برای ممانعت از کاهش مزد و یا بالابردن مزدشان سازمان دهند. واقعیت این است که در هر کشور کاپیتالیستی، اعتصابات کارگری جریان دارد. همه جا، در همه کشورهای اروپایی و آمریکا، آنزمان که کارگران متحد نیستند، احساس بی‌قدرتی می‌کنند؛ و فقط زمانی قادرند در مقابل کارفرما مقاومت نشان دهند که بطور جمعی، اقدام به اعتصاب یا تهدید به اعتصاب کنند.

هرچه کاپیتالیسم بیشتر رشد می‌کند، و هرچه کارخانه‌های بزرگ سریع‌تر برپا می‌شوند، و هرچه خرده‌سرمایه‌داران بیشتر و بیشتری توسط کاپیتالیست‌های بزرگ از صحنه بیرون انداخته می‌شوند، به همان نسبت نیاز به مقاومت جمعی کارگران عاجل‌تر می‌گردد، چرا که بیکاری افزایش می‌یابد، رقابت بین سرمایه‌دارانی که درصد تولید اجناس ارزان‌تر هستند، شدت می‌گیرد (به این منظور آنها مجبورند تا هرچه ممکن است مزد کمتری به کارگران بپردازند)، نوسانات صنعتی برجسته‌تر می‌گردد و بحران‌ها حادث می‌شوند.² وقتی صنعت رونق دارد، کارخانه‌داران سودهای کلان می‌برند، ولی بفکر شراکت دادن کارگران در سود نمی‌افتند؛ اما وقتی بحران آغاز می‌شود، کارخانه‌داران سعی می‌کنند تا ضررها را به پای کارگران بنویسند. لزوم اعتصاب در جامعه کاپیتالیستی، توسط آحاد جوامع اروپایی تا آنقدر وسیع برسمیت شناخته شده که قوانین این کشورها قادر به ممنوعیت سازماندهی اعتصاب نیستند؛ تنها در روسیه است که قوانین وحشیانه علیه اعتصاب، همچنان لازم‌الاجراست (در فرصت دیگری به این قوانین و کارکردشان خواهیم پرداخت).

بهرحال، اعتصاب‌ها - که از ماهیت جامعه کاپیتالیستی برمی‌خیزند- نشانه شروع مبارزات طبقه کارگر علیه سیستم اجتماعی هستند. وقتی سرمایه‌دار ثروتمند با کارگران منفرد و فاقد ملک رودرو می‌گردد، شرایط از بردگی مطلق کارگران حکایت می‌کند. ولی وقتی همین کارگران بی‌چیز باهم متحد می‌شوند، شرایط تغییر می‌کند. ثروت بدرد سرمایه‌دار نمی‌خورد اگر که نتواند کارگرانی را بیابد که حاضر باشند تا نیروی کار خود را روی وسائل و موادی که به

او تعلق دارند صرف کنند و ثروت تازه‌ای تولید نمایند. تا زمانی که کارگران مجبورند تا بطور منفرد با سرمایه‌داران معامله کنند، بردگان واقعی‌ای باقی خواهند ماند که دائما باید برای سودرسانی به دیگران کارکنند تا قرص نانی به چنگ بیاورند، بردگانی که تا ابد باید خدمتکاران اجاره‌ای مطیع و خاموش باقی بمانند. اما وقتی که کارگران خواسته‌های خود را بطور جمعی بیان می‌کنند و تن به سرسپردگی خرپولها نمی‌دهند، [گویی] به بردگی‌شان خاتمه می‌بخشند، و به انسان بدل می‌شوند، و شروع به طرح این خواست می‌کنند که کارشان صرفا نباید در خدمت غنی‌تر کردن انگشت‌شماری مفت‌خور شود، بلکه باید مشمول حال آنانی هم بشود که کار می‌کنند تا که بتوانند همچون انسانهای واقعی زندگی کنند. پس، بردگان شروع به پیش کشیدن خواست ارباب‌شدن می‌کنند، و می‌خواهند دیگر نه آنطور که زمینداران و کاپیتالیست‌ها توقع داشتند، بلکه آنطور که خود کارگران می‌خواهند کار و زندگی کنند. از اینرو اعتصاب همیشه سرمایه‌داران را می‌ترساند، چرا که برتری‌شان را زیر سوال می‌برد.

در یک سرود کارگری آلمانی، در باره طبقه کارگر آمده: "همه چرخها از گردش بازخواهند ایستاد، اگر که بازوان نیرومندان اراده کند". در عالم واقعیت نیز چنین است: کارخانه‌ها، زمینهای زمینداران، ماشینها، راه آهن و غیره همه بمثابة چرخهای یک ماشین عظیم هستند - ماشینی که مواد مختلف را استخراج می‌کند، به تولید می‌نشانند، پردازش می‌کند، و تحویل مقاصدشان می‌دهد. کلیت این ماشین توسط کارگر بحرکت درمی‌آید. کارگری که شخم می‌زند، فلزات را استخراج می‌کند، و درون کارخانه به تولید کالا می‌پردازد، خانه می‌سازد، کارگاه و راه‌آهن تاسیس راه می‌اندازد. وقتی کارگران از کار امتناع می‌کنند، کلیت این ماشین، تهدید به ایستادن می‌کند. هر اعتصابی به یاد سرمایه‌داران می‌آورد که این کارگران هستند - و نه آنان - که اربابان واقعی‌اند؛ کارگرانی که با صدای بلندتر و باز بلندتر خواست‌هایشان را مطالبه می‌کنند. هر اعتصاب به کارگران خاطرنشان می‌کند که موقعیت‌شان ناامیدکننده نیست، که آنان تنها نیستند. ببینید اعتصاب چه تأثیر شگرفی بر اعتصاب‌کنندگان و نیز بر کارگران کارخانه‌های مجاور و یا کارخانه‌های همان شاخه از صنعت دارد.

در زمانهایی که اوضاع عادی و صلح‌آمیز است، کارگر کارش را بدون غرولند انجام می‌دهد، با کارفرما درگیر نمی‌شود و راجع به شرایط خودش بحث نمی‌کند. اما هنگام اعتصاب، کارگر خواست‌هایش را با صدای بلند اعلام می‌کند، همه سوءاستفاده‌های کارفرمایان را یادآوری می‌نماید، هر آنچه را که حقش است مطالبه می‌کند، و دیگر نه صرفا به خودش و مزدش بلکه به همه همکارانش فکر می‌کند که همراه با او ابزار کار را زمین گذاشته و بدون واهمه از محرومیت‌ها، برای پیشبرد اهداف کارگران بپاخاسته‌اند. هر اعتصاب، محرومیت‌های زیادی را برای کارگران به‌همراه می‌آورد، محرومیت‌های وحشتناکی که فقط با مصایب جنگ قابل مقایسه هستند: خانواده‌های گرسنه، بی‌درآمدی، بازداشت در غالب موارد و تبعید از شهری که خانه و محل کارشان در آنجاست. علیرغم همه این رنجها، کارگران، به کسانی که صف اعتصابیون را ترک و با کارفرمایان مصالحه می‌کنند، به دیده تحقیر می‌نگرند. علیرغم همه رنج‌هایی که اعتصاب به همراه می‌آورد، کارگران کارخانه‌های مجاور، از مشاهده رفقاییشان که پیگیرانه درگیر مبارزه شده‌اند، شهامت تازه‌ای می‌یابند.

یکی از آموزگاران بزرگ سوسیالیسم، انگلس، در باره اعتصابات کارگران انگلیس گفت: "مردمانی که اینقدر تحمل دارند تا کمر یک بورژوازی منفرد را خم کنند، قادر خواهند بود تا قدرت همه بورژوازی را درهم بشکنند".³ غالبا کفایت تا فقط یک کارخانه اعتصاب کند تا اعتصاب فورا به کارخانه‌های بسیار دیگر سرایت نماید. واقعا اعتصاب چه تأثیر اخلاقی شگرفی می‌تواند داشته باشد، چه تأثیری می‌تواند بر روحیه سایر کارگران بگذارد، وقتی که آنها شاهد پایان بخشیدن بردگی رفقاییشان می‌شوند و برابر شدن آنها با ثروتمندان را - حتی فعلا بطور موقتی - می‌بینند!

هر اعتصابی، قویا اندیشه سوسیالیسم را به ذهن کارگران تحمیل می‌کند؛ اندیشه مبارزه کلیت طبقه کارگر برای رهایی از ستم سرمایه. غالباً اتفاق افتاده که تا پیش از یک اعتصاب بزرگ، کارگران یک کارخانه معین، یا یک شاخه ویژه صنعتی، و یا یک شهر مشخص، چیزی راجع به سوسیالیسم نمی‌دانسته و حتی بندرت به آن اندیشیده بودند؛ ولی بعد از اعتصاب، گروهها و انجمن‌های مطالعاتی در بین‌شان بسیار معمول شده و تعداد بیشتر و بیشتری از کارگران سوسیالیست شده‌اند. اعتصاب به کارگران می‌آموزد تا دریابند که قدرت کارفرمایان و قدرت کارگران از کجا می‌آید؛ به آنها می‌آموزد که صرفاً به کارفرمای خودشان و یا همکاران خیلی نزدیک‌شان فکر نکنند، بلکه به همه کارفرمایان و کل طبقه سرمایه‌دار و کل طبقه کارگر بیاندیشند. وقتی کارخانه‌داری که از حاصل رنج چند نسل از کارگران، میلیون‌ها انباشته ولی با اینحال از بالابردن جزئی مزد کارگران امتناع می‌کند و یا حتی در پی کاهش مزدشان برمی‌آید، و وقتی که کارگران در برابرش می‌ایستند، و او هزاران خانواده گرسنه را به خیابان می‌اندازد، برای کارگران کاملاً روشن می‌شود که طبقه کاپیتالیست - بمثابه یک کل - دشمن طبقه کارگر است، و کارگران صرفاً می‌توانند بخودشان و اقدام متحدشان اتکا کنند. غالباً اتفاق می‌افتد که کارخانه‌دار - در پوشش یک خیرخواه - تمام تلاشش را برای فریب کارگران بکار می‌گیرد، و استثمارش را با دعوت به سوپ (آبگوشت) و یا دادن وعده‌های دروغین پنهان می‌کند. اعتصاب، همواره این فریبکاریها را آبی افشا می‌کند و به کارگران نشان می‌دهد که "خیرخواه" شان گرگی است در لباس میش.

بعلاوه، اعتصاب چشم‌و‌گوش کارگران را نه تنها نسبت به ماهیت سرمایه‌داران بلکه نسبت به ماهیت حکومت و قوانین نیز بازمی‌کند. همانطوریکه کارخانه‌داران سعی می‌کنند تا پُر خیرخواهی بدهند، مأمورین حکومت و ایادی‌شان نیز تلاش می‌کنند تا به کارگران اطمینان دهند که تزار و حکومت تزاری، بنا به اقتضای قانون، هم به کارفرمایان و هم کارگران [به یک اندازه] اهمیت می‌دهند. کارگر از قوانین چیزی نمی‌داند، با مأمورین حکومت تماسی ندارد، بویژه آنهایی که پست‌های بالا دارند؛ و نتیجتاً اغلب همه این حرفها را باور می‌کند. بعد اعتصاب می‌شود. دادستان، بازرس کارخانه، پلیس و غالباً نیروی انتظامی در کارخانه ظاهر می‌شوند. کارگران درمی‌یابند که این خودشان هستند که قانون‌شکنی کرده‌اند؛ کارفرمایان قانوناً مجازند که گردهمایی داشته باشند و بطور علنی درباره راههای پایین‌بردن مزد کارگران بحث کنند، اما اگر کارگران به یک توافق مشترک برسند، مجرم تلقی می‌شوند! کارگران از خانه‌هایشان بیرون انداخته می‌شوند؛ پلیس اقدام به تعطیلی فروشگاههایی می‌کند که کارگران امکان خرید نسبه از آنها را داشتند، [بعلاوه] تلاش می‌شود تا سربازان را علیه کارگران تحریک کنند، حتی زمانی که کارگران رفتار آرام و صلح آمیزی دارند. حتی به سربازان دستور داده می‌شود تا به کارگران شلیک کنند؛ و وقتی کارگران غیر مسلح و در حال فرار را گشتند، تزار شخصاً برای نیروی انتظامی تقدیرنامه می‌فرستد (به همان ترتیبی که تزار از قاتلین اعتصاب‌گران یاروسلاو، در ۱۸۹۵ تشکر کرد). [به این ترتیب] بر هر کارگری روشن می‌شود که حکومت تزاری، بدترین دشمن اوست، چونکه از سرمایه‌داران دفاع می‌کند و دست‌وپای کارگران را می‌بندد. کارگران شروع به فهمیدن می‌کنند که قوانین صرفاً در جهت منافع سرمایه‌داران تنظیم شده‌اند، که مأمورین حکومت از منافع سرمایه‌داران حراست می‌کنند؛ که بر دهان کارگران پوزه‌بند می‌زنند تا اجازه طرح خواست‌هایش را نداشته باشند، که طبقه کارگر خودش باید حق اعتصاب را بدست بیاورد، که خودش باید حق انتشار نشریه کارگری را کسب کند، و حق مشارکت در مجلس ملی را بدست بیاورد؛ همان مجلسی که قوانین را تصویب و بر اجرای‌شان نظارت می‌کند. حکومت، بخوبی می‌داند که اعتصاب چشم‌و‌گوش کارگران را بازمی‌کند؛ به همین دلیل هم است که از اعتصاب اینطور وحشت می‌کند و دست به هرکاری می‌زند تا متوقفش سازد. بی دلیل نبود که یکبار یک وزیر داخلی پروس - که در پیگرد مستمر سوسیالیستها و کارگران آگاه شهره بود - در برابر نمایندگان مردم گفت: "در پس هر اعتصاب،

هیولای انقلاب در کمین است"⁴. هر اعتصاب این درک را در کارگران تقویت و تکامل می‌دهد که حکومت، دشمن‌شان است و طبقه کارگر می‌باید خود را برای مبارزه علیه حکومت و برای حقوق توده‌ها آماده نماید. بنابراین، اعتصاب به کارگران می‌آموزد تا متحد شوند؛ به آنها نشان می‌دهد که صرفاً زمانی قادرند علیه سرمایه‌داران بجنگند که متحد باشند؛ به آنها می‌آموزد که به مبارزه کل طبقه کارگر علیه کل طبقه کارخانه‌داران و علیه حکومت استبدادی پلیسی فکر کنند. به همین دلیل هم است که سوسیالیست‌ها، اعتصاب را "مدرسه جنگ" می‌نامند. مدرسه‌ای که در آن کارگران می‌آموزند چگونه برای آزاد سازی همه مردمان، و همه اردوی کار از یوغ مقامات حکومتی و از یوغ سرمایه، با دشمنان‌شان بجنگند. اما "مدرسه جنگ" خود جنگ نیست. وقتی اعتصاب بین کارگران مرسوم می‌شود، بعضی از کارگران (از جمله برخی سوسیالیست‌ها) شروع به [پروراندن] این باور می‌کنند که طبقه کارگر صرفاً می‌تواند خودش را به اعتصاب، صندوق اعتصاب، و یا انجمن اعتصاب محدود کند؛ که طبقه کارگر صرفاً با توسل به اعتصاب می‌تواند بطور قابل‌توجهی در اوضاع زندگی و حتی شرایط رهایی‌اش بهبود ایجاد کند. وقتی بعضی کارگران درمی‌یابند که چه قدرتی در طبقه کارگر متحد و حتی همان اعتصاب‌های کوچک نهفته است، به این تصور درمی‌غلطند که صرفاً کفایت تا طبقه کارگر یک اعتصاب عمومی در سرتاسر کشور سازمان دهد تا همه مطالباتش را از سرمایه‌داران و حکومت بگیرد. این ایده، ضمناً توسط کارگران کشورهای بیان شده که در آنجا جنبش طبقه کارگر در مراحل ابتدایی بوده و هنوز کارگران تجربه زیادی نیاندوخته‌اند. این یک ایده اشتباه است. اعتصاب یکی از راههای پیشبرد مبارزات رهایی‌بخش طبقه کارگر است، اما این تنها راه نیست؛ و اگر کارگران توجه‌شان را به سایر راههای پیشبرد مبارزه معطوف نکنند، رشد و موفقیت طبقه کارگر را گند خواهند کرد.

این حقیقت دارد که برای توفیق اعتصاب، صندوق اعتصاب لازم است تا کارگران را در طول اعتصاب تأمین کند. این صندوق‌های کارگری (صندوقهای کارگران شاخه‌های مختلف صنعت، تجارت یا کارگاه‌ها) معمولاً در کلیه کشورها وجود دارند؛ ولی در اینجا -یعنی روسیه- این کار بویژه دشوار است، زیرا پلیس ردش را می‌گیرد، پول صندوق را توقیف و کارگران را دستگیر می‌کند. البته کارگران قادرند آنرا از چشم پلیس پنهان نگه دارند؛ و طبیعتاً سازمان دادن چنین صندوقهایی فوق‌العاده باارزش هستند، و ما قصد نداریم علیه تدارک آنها تبلیغ کنیم. اما نباید تصور کنیم که صندوق اعتصابی که با مانع ممنوعیت قانونی روبروست، می‌تواند اعضای زیادی جلب کند، و تا زمانی که تعداد اعضای چنین تشکیلاتی کم باشد، صندوق کارگری چندان سودی نخواهد داشت. بعلاوه، حتی در کشورهایی که اتحادیه‌های کارگری فعالیت علنی می‌کنند و مبالغ هنگفتی در اختیار دارند، باز هنوز طبقه کارگر نمی‌تواند شیوه‌های مبارزاتیش را صرفاً به اعتصاب محدود کند. چون فقط کفایت تا یک وقفه موقت در [امورات] صنعت (مثل یک بحران، همان چیزی که دارد به روسیه نزدیک می‌شود) بیافتد؛ [در آنصورت] کارخانه‌داران حتی عمداً اعتصاب راه می‌اندازند، چونکه به نفع آنهاست تا برای مدتی کار را تعطیل کنند تا صندوق کارگران تهی شود. از اینرو کارگران نمی‌توانند تحت هیچ شرایطی خود را به اقدامات اعتصابی و انجمن‌های اعتصاب محدود کنند. دوماً اعتصاب صرفاً آنجایی می‌تواند با موفقیت روبرو شود که کارگران از آگاهی طبقاتی کافی برخوردار باشند، و قادرند زمان مناسب برای اعتصاب را انتخاب کنند، و می‌دانند چگونه خواست‌های‌شان را مطرح سازند، و با سوسیالیست‌ها تماس دارند و از طریق آنها می‌توانند به اطلاعاتیه‌ها و جزوات دسترسی پیدا کنند. چنین کارگرانی هنوز در روسیه انگشت‌شمارند، هر تلاشی باید صورت بگیرد تا بر تعداد چنین کارگرانی افزوده شود تا از این طریق اهداف طبقه کارگر به توده‌ها شناسانده شود، و آشنایی آنها با سوسیالیسم و مبارزه طبقه کارگر امکانپذیر گردد. این وظیفه‌ای است که برای متحقق کردن آن، سوسیالیست‌ها و کارگران آگاه باید مشترکاً و از طریق تاسیس حزب سوسیالیستی طبقه کارگر به پیش ببرند. سوماً اعتصاب، همانطور که پیش‌تر دیدیم، به کارگران نشان می‌دهد که دشمن‌شان حکومت است و

مبارزه باید علیه حکومت سازمان داده شود. در واقع، این اعتصاب است که بمرور به طبقه کارگر همه کشورها آموخت که برای مطالبات کارگری و حقوق توده‌ها - بطور عام - علیه حکومت مبارزه کنند. همانطور که گفتیم صرفاً یک حزب سوسیالیستی کارگران است که می‌تواند این مبارزه را به پیش ببرد؛ آنهم از طریق تبلیغ و جانداختن مضمون واقعی حکومت و اهداف طبقه کارگر.

در فرصت دیگر، بطور اختصاصی راجع به چگونگی پیشبرد اعتصابات در روسیه و نحوه بهره‌برداری کارگران آگاه از آنها بحث خواهیم کرد. اینجا لازم است اشاره کنیم که اعتصاب - همانطور که فوقاً گفتیم - "مدرسه جنگ" است نه خود جنگ، و اعتصاب صرفاً یکی از ابزارهای مبارزه، و تنها یک جنبه از جنبش طبقه کارگر است. کارگران باید از اعتصابهای منزوی فراتر بروند، و به مبارزه کلیت طبقه کارگر برای رهایی همه اردوی کار بیاورند، همانطور که کارگران همه کشورها - در عمل - چنین کرده‌اند.

هنگامی که کلیه کارگران آگاه سوسیالیست شوند، یعنی وقتی برای رهایی بکوشند و بمنظور تبلیغ و ترویج سوسیالیسم در بین کارگران و بمنظور آموختن همه راههای مبارزه با دشمنان به کارگران، در سراسر کشور متحد شوند، هنگامی که حزب سوسیالیستی کارگری بناکنند تا مبارزه برای رهایی کل مردم از ستم حکومتی و رهایی همه کارگران از یوغ سرمایه را به پیش ببرند، فقط در آن صورت است که طبقه کارگر به یک جزء جدایی ناپذیر از آن جنبش عظیم کارگری، متشکل از کارگران همه کشورها بدل خواهد شد؛ جنبشی که همه کارگران را به زیر پرچمی متحد میکند که بر روی آن نقش بسته: "کارگران همه کشورها متحد شوید!"

¹ «در باره اعتصاب» را لنین در زمان تبعیدش برای *Rabochaya Gazeta* نوشت (نگاه کنید به نامه به ادیتور" ص ۲۰۷ از همین جلد از مجموعه آثار). در آرشیو انستیتوی مارکسیسم-لنینیسم تنها همین مقاله موجود بوده و بخشهای دوم و سوم وجود نداشته و اصلاً معلوم نیست که نوشته شده باشند.

² ما در جای دیگر به تفصیل به موضوع بحران در صنعت و اهمیت آن برای کارگران خواهیم پرداخت. اینجا صرفاً خاطرنشان می‌کنیم که در طول سالهای اخیر، امورات صنعتی روسیه خوب پیش رفته و صنایع "رونق" داشته‌اند؛ ولی از هم اکنون (در اواخر ۱۸۹۹) نشانه‌های روشنی دیده می‌شوند که این "رونق" با یک بحران به پایان خواهد رسید: دشواری در بازاریابی کالاهای ورشکستگی کارخانه‌داران، خانه‌خوابی خرده‌مالکان و شرایط وحشتناک کارگران (بیکاری، کاهش مزد و غیره) [از آن جمله‌اند]. لنین

³ F. Engels, *The Condition of the Working Class in England* (Marx and Engels, *Selected Works*, Vol. II, Moscow, 1958, p. 260)

⁴ نقل قول از وان پوتکمار von Puttkamer است.